



خیام و ابوالعلاء معری

پروفسور حسن جوادی

ابوالعلاء احمد بن عبدالله بن سلیمان معری در سال ۳۶۳ هجری در معرّه النعمان متولد می شود و در سال ۴۴۹ در همانجا درمی گذرد. خیام میان سال های ۴۴۰ و ۵۱۷ هجری در نیشابور زندگی کرده است. البته سال تولد و مرگ شاعر بزرگ ایرانی مانند بسیاری از حقایق مربوط به زندگی او معلوم نیست. بطور تقریبی می توان گفت از شصت و هفت تا هشتاد و یکسال میان مرگ آن دو فاصله بوده است. در زمان حیات ابوالعلا شهرت او از سوریه گذشته و به بسیاری از سرزمین های اسلامی آن دوران رسیده بود. ناصر خسرو قبادیانی که در سال ۴۳۸ به معرّه النعمان می رسد گزارشی درباره ی ابوالعلا می دهد که شاید در بعضی از نکته ها مقرون به حقیقت نباشد:

"در آن شهر مردی بود که وی را ابوالعلاء معری می گفتند، نایبنا بود، و رئیس شهر، او بود، نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگزاران فراوان، و خود همه ی شهر او را چون بندگان بودند و خود طریق زهد پیش گرفته بود، گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من نان جوین خود راتبه کرده (و شبانه روز به گرده ای قناعت کند) و جز آن هیچ نخورد، و من این معنی شنیدم که در سرای باز نهاده است و ثواب و ملازمان او کار شهر می سازند، مگر به کلیات، که رجوعی به او کنند و وی نعمت خویش از هیچ کس دریغ ندارد و



تصویر ابوالعلا معری: مجسمه ای در سوریه حکیم عمر خیام نیشابوری

خود صائم الٰدهر قائم اللیل باشد و به هیچ شغل دنیا مشغول نشود و این مرد در شعر و ادب به درجه ای است که افاضلِ شام و مغرب و عراق مُقرّند که در این عصر کسی به پایه ی او نبوده است و نیست و کتابی ساخته آن را "الْفُصُولُ وَالْغَايَاتُ" نام نهاده، و سخن ها آورده است مرموز و مثلاًها به الفاظِ فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمی شوند مگر بر بعضی اندک و نیز آن کسی که بر وی خواند، چنانکه او را تهمت کردند که تو این کتاب به مُعارضه ی قرآن کرده ای. و پیوسته زیادت از دویست کس از اطراف نزد وی ادب و شعر خوانند و شنیدم که او را زیادت از صد هزار بیت شعر باشد. کسی از وی پرسید که ایزد، تبارک و تعالی، این همه مال و نعمت تو را داده است، چه سبب است که مردم را می دهی و خویشان نمی خوری؟ جواب داد که مرا بیش از این نیست که می خورم. و چون من آنجا رسیدم این مرد هنوز در حیات بود.^(۱)

در یکی از قدیم ترین منابعی که درباره ی خیام در دست است جاراالله زمخشری در رساله ی "الزاجر الصغار عن المعارضة الكبار" (نوشته شده پیش از سال ۵۱۶) می نویسد: در مجلس استادش ابی مضمّر محمودبن جریرالضبی با حکیم عمر خیام ملاقاتی دست می دهد و بحثی می شود در مورد "عین مطبق و مصمم در وصف سیف" و اینکه مکسور است یا نه اختلاف نظر پیدا می شود. عمرخیام این بیت را از عینیه ی ابوالعلا معری شاهد می آورد:

نَبِيٌّ مِنَ الْعَرَبَانِ لَيْسَ عَلَيَّ شَرَعٌ
يُخَبِّرُنَا أَنَّ الشُّعُوبَ إِلَى صَدَعٍ^(۲)



آرامگاه خيام در نيشابور

خبر دهنده ای از تازیان که بر قاعده ای عمل نمی کنند، به ما گفت که ملت در حال پراکنده شدن است.

در این بحث ادبی خيام اشتباه می کرده است، ولی زمخشری می گوید که نسبت به او حس احترام خاصی پیدا می کند. داستانی که زمخشری نقل کرده نشان می دهد که خيام با آثار ابوالعلا آشنایی داشته و حتی اشعار او را از حفظ نقل می کرده است. البته درجه ی آشنایی او با تمام آثار ابوالعلا معلوم نیست ولی آنچه از اشعار هر دو شاعر و متفکر بزرگ بر می آید این است که با وجود اختلاف فکری در شماری از زمینه ها عقیده ای شبیه هم داشته اند.

در باورهای خيام چند نکته ی اساسی وجود دارد و همین موضوعات در اغلب رباعیات او تکرار می شود. او منکر وجود خدا نیست ولی توجیهی را که ادیان مختلف از علت آفرینش انسان و رابطه ی او با خداوند و حشر و نشر می کنند اقناع کننده نمی یابد. از طرفی انسان را به صورت جامی می بیند که "عقل آفرین می زندش، صد بوسه ز مهر بر

جبین می زندش، ولی، این کوزه گر دهر، هر چند جام لطیف می سازد و باز بر زمین می زندش". از سوی دیگر جهان را یک لحظه از حکم خداوند خالی نمی یابد، اما حکمش را او می کند و انسان را عاصی می خواند. خیام به جهل خود درباره ی عاقبت انسان معترف است و کسانی را که با قطع و یقین می گویند پس از مرگ چنین و چنان خواهد شد با طنزی لطیف انتقاد می کند:

گویند بهشت عدن با حور خوش است من می گویم که آب انگور خوش
است^(۳)

این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار کاواز دهل شنیدن از دور خوش است
خیام که دوزخ را شرری ز رنج بیهوده ی ما و جنت را دمی ز وقت آسوده ی ما می داند، بهترین توصیه اش دم راغنیمت شمردن و استفاده از زندگی است. شرابخواری برای او نمادی می شود که از طرفی معرف تمام خوشی ها و لذت های جسمانی می باشد و از سوی دیگر اعتراضی است به قیدها و رسم های مذهبی قشری ها و متشرعان و کسانی که هر چه غیر از باور خودشان باشد محکوم می کنند:

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت از اهل بهشت کرد یا دوزخ زشت
جامی و بتی و بربطی و لب کشت این هر سه مرا نقد و تو را نسیه بهشت^(۴)
و یا:

ای صاحب فتوا ز تو پر کارتیریم با این همه مستی ز تو هوشیارتریم
تو خون کسان خوری و ما خون رزان انصاف بده کدام خونخوارتریم
(رباعی ۳۲۰ طربخانه)

شمار رباعی هایی که خیام، با توسل به میخواری از کوتاه فکری و زاهد مآبی هم زمانان خود انتقاد می کند بسیار زیاد است و لزومی به آوردن مثال هایی بیشتر از آنها نیست. عده ای از محققان اینگونه رباعیات اعتراض آمیز و حاکی از خوشگذرانی و شرابخواری را از

خیام نمی داند، ولی اساس فلسفه ی خیام همان است و اگر به چند رباعی که در منابع خیلی قدیمی آمده نگاه کنیم همین افکار را خواهیم یافت. بعلاوه اولاً شمار اینگونه رباعیات بی شماره است که تنها شماری از آنها از خود خیام می باشد، ثانیاً این نشان می دهد که شاعران دیگر نیز لاقلاً با تظاهر به می پرستی، زاهدان ریایی را مسخره می کردند. رباعی زیر که به خیام منسوب است در ضمن در دیوان انوری و دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی نیز آمده است:

من باده خورم و لیکم مستی نکنم الا به قدح دراز دستی نکنم

دانی غرضم ز می پرستی چه بود تا همچو تو خویشتن پرستی نکنم^(۵)

البته این نوع انتقاد از زاهدان ریایی و پارسایان دروغین در آثار بسیاری از شاعران و شاید از همه بیشتر در غزل های حافظ دیده می شود و احتیاجی به نقل آنها در اینجا نیست. تحسری عمیق از گذشت عمر و از میان رفتن زیبایی ها بر شعر های خیام سایه افکنده است:

افسوس که نامه ی جوانی طی شد وان تازه بهار زندگانی دی شد

آن مرغ طرب که نام او بود شباب فریاد ندانم که کی آمد، کی شد؟

او حاصلی از این جهان نمی بیند و از آمدن و رفتن ما سودی نمی یابد. تمام کاینات و هم چنین ذرات وجود دایم در گردشند. خیام با احساس فوق العاده و وصفی دل انگیز از این تغییر و تبدیل دایمی سخن می گوید:

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است گویی ز لب فرشته خویی رسته است

هان بر سر سبزه پا به خواری ننهی کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است

او به عاقبت جهان و روز حشر و نشر اعتقادی ندارد. چون نهایت هیچ در هیچ است پس هر چه بادا باد، باید خوش بگذرانیم و دم را غنیمت بشماریم. این تنها راهی است که برای کاستن دردهای زندگی می یابد.

هنگامی که باورهای ابوالعلا را با فلسفه ی خیام مقایسه می کنیم می بینیم که ابوالعلا به خدا اعتقاد دارد ولی او نیز مذهب "لاادریه" دارد و معتقد است که بشر چیزی از حقیقت را نمی داند.

وَمَا يَدْرِي الْفَتَى، وَالظَّنُّ جَهْلٌ وَأَقْضِيَةُ الْمَلِكِ مُغَيَّبَاتٌ

انسان چیزی از حقیقت نمی داند و گمان بردن نشانه ی جهل است، زیرا اوامر خدا از مغیبات است.

أَرَى هَدْيَانَا طَالَ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ تُضْمِنُهُ إِجَارُهَا وَشُرُوحُهَا

مطالب بی اساس را می بینم که به وسیله ی تمام امت ها برگزیده شده و آنها را مختصر یا مفصل نموده اند.^(۶)

او معتقد است که برای انسان جز آنچه می بیند و حس می کند چیزی وجود ندارد و از غیب بی خبر است.

ابوالعلا در مورد عاقبت روح انسان و روز رستاخیز باورهای متفاوتی ابراز کرده است. او گاهی به پیروی از عقیده ی افلاطونیان جدید، که در روزگار او رایج بوده است، می گوید که روح پس از جدایی از تن به سوی آسمان می رود، ولی نمی داند که سرنوشت آن چه خواهد شد؟ او میگوید: "نزد من و دیگران دلیلی مبنی بر اینکه پس از مرگ زندگی دیگری وجود داشته باشد نیست."^(۷) با این همه در بعضی از اشعارش از روز جزا و بهشت و دوزخ سخن می گوید. عمر فروخ می گوید: "ظاهراً ابوالعلا در آغاز امر منکر رستاخیز آن طور که در ادیان آمده معتقد بوده است. "رسالة الغفران"، که از بسیاری جهات شبیه کمدی الهی دانت است، شرح سفر خیالی شاعری است به نام ابن قارح به بهشت و دوزخ و مشاهدات در آنجا. ابوالعلا می نویسد که ابن قارح به او نامه ای می نویسد و او را به خاطر عقاید غیر مذهبیش مذمت می کند. او هم ابن قارح را در این رساله به بهشت و دوزخ و هم چنین به صحرای محشر می برد و طنزی جالب بر عقاید اشخاص مذهبی درباره ی دنیای دیگر می نویسد. "رسالة الغفران" که یکی از

شاهکارهای ابوالعلاست دلیل دیگری است بر این که او روز رستاخیز را جدی نمی گیرد
(۸) و می گوید:

حیاتٌ ثُمَّ مَوْتٌ ثُمَّ بَعَثٌ حَدِيثٌ خُرَافَةٌ يَا أُمَّ عَمْرٍو

زندگی، سپس مردن و پس از آن رستاخیز افسانه ای است ای دوست.

موضوع خاک شدن انسان و کوزه ساختن کوزه گران از خاک او در سروده های ابوالعلا
نیز تکرار می شود، درست مانند آنچه در رباعیات خیام بارها و بارها ذکر می شود:

فَلَا يَمَسُ فَخَّارًا مِنَ الْفَخْرِ عَائِدٌ إِلَى غُنْصِرِ الْفَخَّارِ لِلنَّفْعِ يُضْرَبُ
لَعَلَّ إِنَاءً مِنْهُ يُصْنَعُ مَرَّةً فَيَأْكُلُ فِيهِ مَنْ ارَادَ وَيَشْرَبُ

چه بسا مردمان خودستایی که خاک شده اند و کوزه گران گل آنان را برای ساختن
ظرف زیر لگد می کوبند.

شاید ظرفی که از خاک آنان درست می شود برای خوردن و آشامیدن مورد استفاده ی
دیگران واقع شود.^(۹)

همچون خیام که یک گام فراتر می رود و می گوید که بر سبزه و خاک آهسته گام
بگذار چون آنهم از خاک لاله رویی رسته است، ابوالعلا نیز در موارد مختلف همین فکر
را بیان می کند:

خَفَّفِ الْوَطْءَ مَا أَظُنُّ أُدِيمَ ال أَرْضِ إِلَّا مِنْ هَذِهِ الْأَجْسَادِ

بر زمین آهسته گام بگذار که به نظر من جز کالبدهای خاک شده چیزی روی زمین
نیست.^(۱۰)

این اندیشه های شاعرانه به قدری شبیه به یکدیگرند که خواننده می تواند تصور کند که
در بعضی از رباعیات، خیام از ابوالعلا الهام گرفته است، ولی چنین نیست.

هر چند که ابوالعلا از روز رستاخیز گفت و گو می کند و چند بار این موضوع در اشعارش ذکر می شود، ولی مانند خیام اعتقاد درستی به بهشت و دوزخ ندارد و با تحسر می پرسد:

فَهَلْ قَامَ مِنْ جَدَثٍ مَيِّتٌ فَيُخَبِّرَ عَنِ مَسَمَعِ أَوْ مَرَى
انْتَرَكْتُ لَذَّةَ الصَّهْبَاءِ عَمْدًا لِمَا وَعَدَوْهُ مِنْ لَبَنٍ وَ خَمِرٍ؟

آیا مرده ای از خاک برخاست که از دیده ها و شنیده های خود خبر دهد؟

آیا شراب نقد این جهان را به امید وعده ی شیر و شراب بهشت از دست بدهیم؟^(۱۱)

اعتقاد به جبر نیز از موضوع هایی است که در شعرهای هر دو شاعر بارها تکرار می شود. خیام می گوید:

آورد به اضطرارم اول به وجود جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود زین آمدن و بودن و رفتن مقصود

ابوالعلا:

مَا بِاخْتِيَارِي مِيْلَادِي وَلَا هَرَمِي وَلَا حَيَاتِي فَهَلْ لِي بَعْدُ تَخْيِيرُ؟

تولد، زندگی و پیر گشتم به اختیار خود نبود، آیا برای من اختیاری هست؟
و:

جِئْنَا عَلَى كُرْهِ وَ نَرَحَلُ رُغْمًا وَ كَعَلْنَا مَا بَيْنَ ذَلِكَ نُجْبَرُ

به اکراه آمدیم . بی آنکه بخواهیم می رویم و شاید میان این دو مجبوریم.

بدبینی، آشکارترین چیزی است که در سروده های ابوالعلاء و خاصه در "لزومیات" به چشم می خورد و به این نتیجه ی یاس و نومیدی از زندگی است. خیام هم بدبین است ولی به زندگی عشق می ورزد. ابوالعلا عشقی به زندگی ندارد و خود را رهین المحتئین می داند، که منظور هم کوری است و هم زندانی این جهان، او بر خلاف خیام لذات

جهان با نظری اعتباری می نگردد. سراسر عمرش ازدواج نمی کند، گوشت نمی خورد و دستور می دهد روی قبرش بنویسند:

هَذَا جَنَاهُ أَبِي عَلِيٍّ وَمَا جَنَيْتُ عَلَيَّ أَحَدًا

این جنایت پدر بر من است و من به هیچ کسی جنایتی نکرده ام.

درست بر خلاف خیام که خیال رخت بر بستن از این جهان او را می ترساند. ابوالعلا در سن پنجاه سالگی از زندگی سیر شده است:

فَقَدَ عِشْتُ حَتَّى مَلَنْتُ زَمَانِي وَ نَاجَيْتُ غُيُوبَ التَّجَارِبِ^(۱۲)

زندگی کرده و آزموده ام که من از زندگی ملولم و زندگی از من.

اگر از بدینی کلی ابوالعلا و نگرش بدبینانه ی او درباره ی زندگی بگذریم در بسیاری از زمینه های دیگر شباهت هایی میان این دو متفکر و شاعر بزرگ وجود دارد.

هر دو با شجاعتی قابل تحسین به بسیاری از مسایل دینی روزگار خود اعتراض می کنند و خواننده واقعا متعجب می شود که چگونه این اعتراض های بی پروا در روزگاری که بازار ریاکاری مذهبی دایر بود و هر کسی که مخالف باورهای متشرعان و دین داران سخن می گوید به آسانی تکفیر می شد و خونش هدر بود، امکان داشت؟ با این همه در بعضی موارد هر دو شاعر تقیه کرده اند. مخصوصاً به نظر می رسد که ابوالعلا در روزگاری که معره در دست فاطمیان مصر بوده بیشتر تقیه کرده و راه احتیاط را در پیش گرفته است.^(۱۳) با این همه به کفر متهم شده است و او برای رهایی گفته است که "سخنان من تاویل دارد، من اسلام را در درونم مخفی کرده ام و کفر را اظهار نموده ام."^(۱۴) و:

فَلَمَّا رَأَيْتُ الْجَهْلَ فِي النَّاسِ فَاشِيَا تَجَاهَلْتُ حَتَّى ظُنَّ أَنِّي جَاهِلٌ

هنگامی که دیدم مردم نادانند- من هم خود را به نادانی زدم که گمان برند من نیز نادانم.

چنین تهمت هایی در مورد خیام هم وجود دارد. نجم الدین رازی مشهور به دایه که مسلمان متعصبی بود در "مرصادالعباد" می نویسد:

"ثمره ی نظر ایمان است و ثمره ی قدم عرفان، فلسفی و دهری و طبایعی از این دو مقام محرومند و سرگشته و گم گشته تا یکی از فضلا که به نزد ایشان به فضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیام است از غایت حیرت و ضلالت این بیت می گوید:

در دایره ای کامدن و رفتن ماست آن را نه بدایت نه نهایت پیدااست

کس می نزند دمی درین عالم راست کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

و

دارنده چو ترکیب طبایع آراست باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست

گر زشت آمد این صور عیب کراست ورنیک آمد خرابی از بهر چراست

آن سرگشته ی نابینا فأنها لا تعمی الأبصارُ ولكن تعمی القلوبُ الّتی فی الصدورِ او را خبر نیست که حق تعالی را بندگانی اند که در متابعت سید اولین و آخرین بر کلی کاینات عبور کرده اند و از قاب قوسین در گذشته و در سرلوانی همگی هستی خویشان کم زده و دیده ی بصیرت را به کحل مازاغ البصرو ما طغی مُکحل گردانیده (اند).^(۱۵)

قفطی (متوفی در ۶۴۶) در تاریخ الحکما می نویسد: "صوفیان متأخر افکار خود را با بعضی از معانی ظاهری اشعار "خیام" موافق یافتند و آن را در طریقت خود داخل کردند، و در محافل و خلوت های خوی درباره ی آنها به بحث پرداختند، هر چند که معانی باطنی این اشعار برای شریعت چون مار گزنده است و ترکیبی است از شرّ و فساد. و وقتی که مردم او را در دین خود تعقیب کردند و مکنون خاطر او را ظاهر ساختند، از کشته شدن ترسید و عنان زبان و قلم خود را باز کشید و به زیارت حج رفت... و او را اشعار مشهوری است که خفیات دلش را ظاهر می سازد و کدورت باطن او جوهر تصورش را تیرگی می دهد." (۱۶)

باز در یک مجموعه از رباعیات عربی متعلق به سده ی هشتم به نام "نخبه الشارب و عجاله الراكب" ^(۱۷) می بینیم که این رباعی خیام نقل شده است:

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست

گر خوب نیامد این بنا عیب کراست ور خوب آمد خرابی از بهر چراست؟
پس از ترجمه ی این رباعی به عربی دو رباعی دیگر در جواب خیام نقل شده که او را متهم به لجاجت و عیب جویی می کند.

در مورد آثار ابوالعلا اختلاف عقیده ای در میان نیست. در صورتی که شمار دقیق رباعیات خیام و اینکه کدام یک از اوست باقاطعیت نمی شود قضاوت کرد. نخستین بار آرتور کریستن سن دانمارکی و پس از او صادق هدایت و دیگران پانزده یا شانزده رباعی را که در منابع قدیمی آمده است گرفته و از آنها با عنوان معیار برای شناختن رباعیات دیگر خیام استفاده کردند.

به گفته ی صادق هدایت در "ترانه های خیام" لبّ و اساس عقاید خیام را می توان در رباعیات او پیدا کرد، در صورتی که در چند رساله ی عربی و فلسفی، کتاب "جبر و مقابله" و در "نوروزنامه" منسوب به او، خیام بیشتر به صورت سنتی و به عنوان یک مسلمان متدین و دور از تمام شک ها و تردیدها و اعتراضاتی که در رباعیاتش می بینیم صحبت می کند. عده ای از نویسندگان مانند نیکلا، نخستین مترجم فرانسوی ترانه های او، و بعدها عمرعلیشاه خواسته اند جنبه ی صوفیانه به اشعار خیام بدهند. عده ای نیز چون استاد محمد تقی جعفری چون خودشان مؤمن و معتقد هستند نمی توانند تصور کنند که شخصیتی مانند خیام در مسائل دینی چون و چرا کند و عقاید تعبّدی مذهبی را قبول نکند و بگوید:

آنانکه محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع احباب شدند

ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه ای و در خواب شدند

و یا:

قومی متفکرند اندر ره دین قومی به گمان فتاده در راه یقین

می ترسم از آنکه بانگ آید روزی کای بی خبران راه نه آن است و نه این

این محققان عقاید بی باکانه و لادریه ای را که در رباعیات با کمال زیبایی بیان شده "نجیف" و "عامی" می دانند. یار احمد تبریزی در کتاب "طربخانه"، که یکی از منابع درباره ی خیام است می نویسد: "هر چند سخنان او را توجیه کرده اند، اما به اعتقاد درست، بعضی از آن در شرع شریف ممنوع است." زنده یاد استاد همایی در مقدمه ای که بر آن کتاب نوشته است در مقام اعتذار بی دلیل برآمده می گوید: "آن خیام که ما میشناسیم مرد بزرگواری است موحد و دیندار و عالم پرهیزکار که دامن علم و عملش از شنت الحاد و فسق و فجور مبرا و روحش از این تهمت ها بیزار است." (۱۸) در صورتی که شبیه همین عقاید را بسیاری از متفکران دیگر هم بیان کرده اند و خلاف دین بودن عقیدتی، دلیل سخافت و پوچی آن نیست.

متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی این گروهی آن پسندند

دلیل بسیار واضح مقبولیت چنین عقاید محبوبیت بیش از حد رباعیات، خصوصاً پس از ترجمه ی فیتزجرالد در دنیا است. امروزه کسی خیام را با "رساله فی الکون و التکلیف" و یا "رساله فی الطبیعیات" نمی شناسد، و هر چند که کتاب "جبر و مقابله" ی او اهمیت بسزایی کسب کرده است، باز رباعیات دل انگیز اوست که او را مشهور ساخته است.

ابوالعلا نیز مانند خیام در بسیاری از مسایل چون و چرا می کند و هیچ مذهب یا مکتب فلسفی را درست نمی پذیرد. او بسیاری از گفته های دین های مختلف را رد می کند و فقط بعضی از آنها را قبول می کند. مثلاً در شعر زیر با لحنی طنز آلود نسبت به حکم اسلام در مورد قطع دست سارق اعتراض می کند:

يَدٌ بِخَمْسِ مِئِينَ عَسَجِدٍ وَدِيَتِ
مَا بَالُهَا قُطِعَتْ فِي رُبْعِ دِينَارِ
تَنَاقُضُ مَا لَنَا إِلَّا السُّكُوتُ لَهُ
وَأَنْ نَعُوذَ بِمَوْلَانَا مِنَ النَّارِ

دستی که پانصد دینار دیه ی آن است برای چه در سرقت برای ربع دینار قطع می شود؟ این تناقض آشکاری است که در برابر آن چاره ای جز سکوت نداریم و باید از آتش به مولای خود پناه ببریم.^(۱۹)

ابوالعلا معتقد است که انسان باید در هر کاری از عقل یا "فلسفه ی عقلی" پیروی کند، در نتیجه او سخت به برخی از باورهای خرافی دین حمله می کند و با لحن بدبینانه ای می گوید:

هَفَّتِ الْحَنِيفَةُ وَالنَّصَارَى مَا اهْتَدَوْا وَيَهُودُ حَارَتِ وَالْمَجُوسُ مُضَلَّلَةٌ

إِنَّمَا أَهْلُ الْأَرْضِ دُونَ عَقْلِ بِلَا دِينٍ، وَآخِرُ دِينٍ لَأَعْقَلَ لَهُ

مسلمانان و نصرانی ها اشتباه کردند و به حقیقت نرسیدند. یهودیان سرگردان و مجوسان گمراه گردیدند. مردم دنیا دو دسته اند: عاقل بی دین و مؤمن بی عقل.^(۲۰) به عقیده ی او "در میان آدمیان خوبی وجود ندارد" و همه در صدد فریب دادن یکدیگرند. چه کیشمردان پیروز و چه پادشاهان خودکامه همه دست به دست یکدیگر داده و در صدد غارت مردمند:

أَفِيقُوا أَفِيقُوا، يَا عَوَاةُ فَإِنَّمَا دِيَانَاتُكُمْ مَكْرٌ مِنَ الْقُدَمَاءِ

أَرَادُوا بِهَا جَمَعَ الْحُطَامِ فَادْرِكُوا وَبَادُوا وَدَامَتِ سُنَّةُ الْأُمَمَاءِ

ای گمراهان به خود آید و بیدار شوید که باورهای شما نیرنگ پیشینیان است؛ هدف آنان گردآوری مال بود، موفق شدند و سپس هلاک گردیدند و سنت لثیمان ادامه یافت.^(۲۱)

برای او تنها اختلاف میان کیش های بزرگ، و اینکه می گوید "ایکاش می دانستم میان احمد و عیسی کدام راست می گوید" مطرح نیست؛ اختلافاتی که میان فرقه های دینی مختلف تولید شده نیز برایش دردآور است. ابوالعلا مردم را در گمراهی و هرج و مرج میان جبر و تفویض سرگردان می بیند و توصیه می کند که مردم آنچه را ابوهذیل (پیشوای معتزله) و ابن الکلاب (رهبر اشاعره) گفته اند به دور افکنند.^(۲۲)

بدبینی ژرفی درباره ی سرنوشت انسان و سرانجام کار او بر اندیشه های هر دو شاعر سایه افکنده است، منتها خیام به درجه ی ابوالعلا افراط نمی کند و ریاضت نمی کشد و از زن و ازدواج و تولید مثل نمی پرهیزد، بلکه او می خواهد از هر چه خوشی و زیبایی که در جهان است بهره جوید. این جهان بینی، مشرب خیام را انسانی تر و متعادل تر و مردم پسندتر می سازد. دیدی که این دو شاعر هزار سال پیش نسبت به روش گذران زندگی دارند متفاوت است، ولی شکایتی که از ابلهان متظاهر فضل فروش و یا زاهد نمایان همزمان خود می کنند خیلی شبیه هم می باشد، خیام می گوید:

گاوی است بر آسمان قرین پروین گاوی است دگر نهفته در زیر زمین
گر بینایی چشم حقیقت بگشا زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین (۲۳)
ابوالعلا می گوید:

فَأَلْقَيْتُ أَبْهَائِمَ، لَأَعْقُولُ تُقِيمُ لَهَا الدَّلِيلَ وَلَا ضِيَاءُ
وَإِخْوَانَ الْفَطَانَةِ فِي اخْتِيَالِ كَأَنَّهُمْ لِقَمُومِ أَنْبِيَاءُ
فَأَمَّا هَؤُلَاءِ فَأَهْلُ مَكْرٍ وَأَمَّا الْأَوْلُونَ فَأَعْيَاءُ
فَإِنْ كَانَ التَّقَى بَلْهًا وَعَيًّْا فَأَعْيَارُ الْمَدَلَّةِ أَتَقِيَاءُ

چارپایان را دیدم که عقلی ندارند تا برایشان دلیل اقامه کند و هدایتشان نماید. مردمان زیرک چنان فخر می فروشند که گویی برای مردم در حکم پیامبرانند. این گروه اهل فریبند و آن گروه کودن؛

اگر پرهیزکاری عبارت است از ابلهی و کودنی، پس خران زبون از جمله ی پرهیزکارانند.

ابوالعلا در مورد احسان به مردم، نیکی بخاطر نیکی و انجام واجبات دینی پافشاری می کند و این بخاطر دینداری نیست، بلکه برای آن است که او اساساً آدمی را ستمگر و شرور می داند و این اعمال را نوعی کنترل برای آدمیان و حفظ نظام اجتماعی می داند.

خیام به اندازه ی ابوالعلا به این مسایل نمی پردازد، ولی باز از زاهدان ریایی و حاکمانی که خون مردم را می خورند انتقاد می کند:

گر می نخوری طعنه مزین مستان را بنیاد مکن تو حيله و داستان را

تو غره بدان مشو که می مینخوری صد لقمه خوری که می غلام است آن را

عمر فروخ در فصلی که به نام "تأثیر ابوالعلا در شرق و غرب" دارد معتقد است که خیام از ابوالعلا تأثیر پذیرفته است و ضمن مقایسه ی بعضی از افکار آن دو، دو مطلب را نیز ذکر می کند، یک اینکه ضمن آوردن شعر مشهور خیام:

ای آنکه نتیجه ی چهار و هفتی وز هفت و چهار دایم اندر تفتی

می خور که هزار بار بیشتر گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

یک بیت از ابوالعلا نقل می کند که شباهت زیادی به بیت اول رباعی فوق دارد:

جَسِدٌ مِنْ أَرْبَعٍ تَلَحَّظَهَا سَبْعَةٌ دَائِبَةٌ فِي اثْنِي عَشَرَ

بدنی که از چهار عنصر ترکیب شده تحت تأثیر هفت ستاره و دوازده برج است.

بعلاوه در سروده های ابوالعلا در یکی دو مورد اسم سلطان محمود آمده است و خیام نیز اشاره می کند به (با باده نشین که ملک محمود این است).^(۲۴)

احمد حامد الصراف در کتاب عمر خیام، الحکیم الفلکی النیشابوری، حیات، علمه، رباعیات، بغداد، ۱۹۴۹ (ص ۱۵۵-۱۳۴) مقایسه ی مفصل تری از این دو شاعر بزرگ می کند و عناوینی که به وجوه مشترک میان آنان می دهد به صورت جالبی نکات عمده ی بحث ما را خلاصه می کند. آنها عبارتند از: اتهام هر دو به زندقه، اعتقاد هر دو در تقیه، بدبینی هر دو نسبت به دنیا با فرق هایی میان آنان: موضوع رستاخیز پس از مرگ، تناسخ و سرنوشت جسم پس از مرگ. در خاتمه یک بخش را هم به وصف شراب در رباعیات و گفت و گو از مرگ در اشعار ابوالعلا تخصیص می دهد. تضادی که در بخش اخیر دیده می شود نشان دهنده ی نظر متفاوت دو شاعر نسبت به زندگی و دنیا است.

چنانکه گفته شد واقعاً سند و دلیلی در دست نیست که خیام از همه ی آثار ابوالعلا آگاهی داشته است و از افکار و نظریات او پیروی کرده است، ولی با آنچه در اشعار او دیده می شود احتمال تاثیرپذیری او از ابوالعلا می رود.

منابع:

۱. سفرنامه ی ناصر خسرو، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۸-۱۹.
۲. احمد حامدالصراف، عمر خیام، بغداد، ۱۹۴۹، ص ۲۰-۱۹.
۳. طربخانه، چاپ جلال همایی، تهران، ۱۳۴۲ رباعی شماره ی ۴۱۴.
۴. همان کتاب، ص ۵۱.
۵. همان کتاب، رباعی ۲۱۰. هکذا رباعیات ۱۱۲ و ۱۱۳.
۶. عقاید فلسفی ابوالعلا، فیلسوف معرّه، تالیف عمر فروخ، ترجمه ی حسین خدیوچم، کتابهای جیبی، تهران ۱۳۴۲ ص ۱۳۴.
۷. عقاید فلسفی ابوالعلا، ص ۲۳۶.
۸. رجوع کنید به "آمرزش" ترجمه ی عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات اشرفی ۲۵۳۷، و هم چنین کتاب نگارنده "تاریخ طنز در ادبیات فارسی"، نشر کاروان، صص ۱۳۸۴. (چاپ جدید این کتاب از طرف انتشارات مرورارید نشر می شود).
- H. Javadi. *Satire in Persian Literature*, Fairleigh Dickenson University Press, 1988, p. 36.
۹. عقاید فلسفی ابوالعلا، ص ۲۸۹.
۱۰. همان کتاب، ص ۲۹۰.
۱۱. عقاید فلسفی ابوالعلا، ص ۲۹۱.
۱۲. عقاید فلسفی ابوالعلا فیلسوف معره، عمر فروخ، ترجمه ی حسین خدیوچم، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۲، ص ۱۱۸.
۱۳. همان کتاب، ص ۵۲.
۱۴. محمد تقی جعفری، تحلیل شخصیت خیام، تهران، ۱۳۶۵، ص ۴۰ (مقایسه ی ابوالعلا و خیام).

۱۵. مرصادالعباد، چاپ ۱۳۱۴ هجری، تهران، ص ۱۷.

۱۶. اخبارالحکما چاپ لایپزیک، ص ۲۴۳-۲۴۴.

۱۷. این نسخه حاوی ۵۰۰ رباعی است و چند رباعی فارسی هم دارد، و به علاء الدین عطاملک جوینی پسر بهاءالدین محمد جوینی تقدیم شده است. مولف نسخه مدتها معلوم نبود، ولی اخیراً معلوم شده است که نظام الدین اصفهانی از شعرای زمان آباقخان می باشد. نویسنده ی فهرست کتابخانه ی جان راینلدز در منچستر تاریخ کتابت آن را میان ۱۲۸۲-۱۲۸۵ میلادی می داند.

Alphons Mingana, *Catalogue of the Arabic Manuscripts in the John Rylands Library in Manchester*, p. 774.

دوست قدیمی من دکتر کامل مصطفی الشیبی این نسخه را در تحقیق مفصل خود به نام "الدوبیت فی الادب العربی فی عشرة القرون" که مدتی پیش در لیبی چاپ شده، گنجانیده است، و چاپ اخیر این مجموعه چنین است: نظام الدین اصفهانی، نخبه الشارب و عجاله الراكب، چاپ ابوکمال ابودیب، بیروت ۱۹۸۳.

۱۸. طریخانه، جلالی همایی ص ۱۶۳.

۱۹. عقاید فلسفی ابوالعلاء ص ۸۹.

۲۰. عقاید فلسفی ابوالعلاء ص ۱۶۷.

۲۱. همان کتاب، ص ۱۶۸.

۲۲. همان کتاب، ص ۱۴۰-۱۴۱.

۲۳. ترانه های خیام ص ۵۹. این رباعی در برخی دستنویس ها با کمی دگرگونی آمده است. رباعی زیر نیز در بعضی از نسخه ها آمده است:

با این دو سه نادان که چنان می دانند از جهل، که دانای جهان آنانند

خر باش که از خری ایشان به مثل هر کوه خراست، کافرش می دانند

رباعیات خیام، به اهتمام بهاء الدین خرمشاهی تهران ص ۹۹.

۲۴. همان کتاب، ص ۲۹۴-۲۹۵.